

پیش‌خواب

نظرو گذری بر «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی»

پیداو پنهان یک سیاستمدار معاصر

■ شاهد توحیدی



اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود؛ همانگونه که از نام آن هویداست، «زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی» را بازخوانده است. این پژوهش، از سوی دکتر حسین آبادیان انجام شده و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی به انتشار آن همت گماشته است. تارنمای ناشر در معرفی این کتاب به نکات پی آمده اشارت برده است: «چاپ اول کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران به سال ۱۳۷۷ منتشر گردید. از آن سال تا انتشار چاپ دوم این اثر، نقد و نظرهای فراوانی ارائه شد که مورد توجه نویسنده و ناشر واقع گردیدند. چاپ دوم کتاب از نظر کمی و کیفی با چاپ اول تمایزاتی دارد که به‌طور اختصار می‌توان آنها را به شرح زیر ارائه داد: در درجه نخست مقدمه‌ای به قلم نویسنده این اثر به کتاب افزوده شده و نیز یک بخش نتیجه‌گیری به کتاب اضافه گردیده است. از سویی برای اطلاع خوانندگان و تحلیلگران مسائل تاریخ معاصر ایران، فهرست مشروح منابع و مأخذ متشکل از اسناد داخلی و خارجی، روزنامه‌ها، بیانیه‌ها، تحلیل‌ها و اعلامیه‌های سیاسی، کتاب‌های منتشر شده به زبان‌های فارسی، انگلیسی و نیز خاطرات و کتاب‌های تاریخ شفاهی، ذکر شده‌اند. برای فهم بهتر بستر تحولات مربوط به زندگی سیاسی بقایی، صفحات فراوانی به کتاب افزوده شده است. مطالب این صفحات، با مأخوذ از اسنادی است که بعد از انتشار چاپ اول کتاب به دست آمدند یا برگرفته از منابع و مأخذ دیگر، امم از منابع اسنادی و کتاب‌های منتشر شده است. در این رابطه می‌توان از فصلی نام برد که با

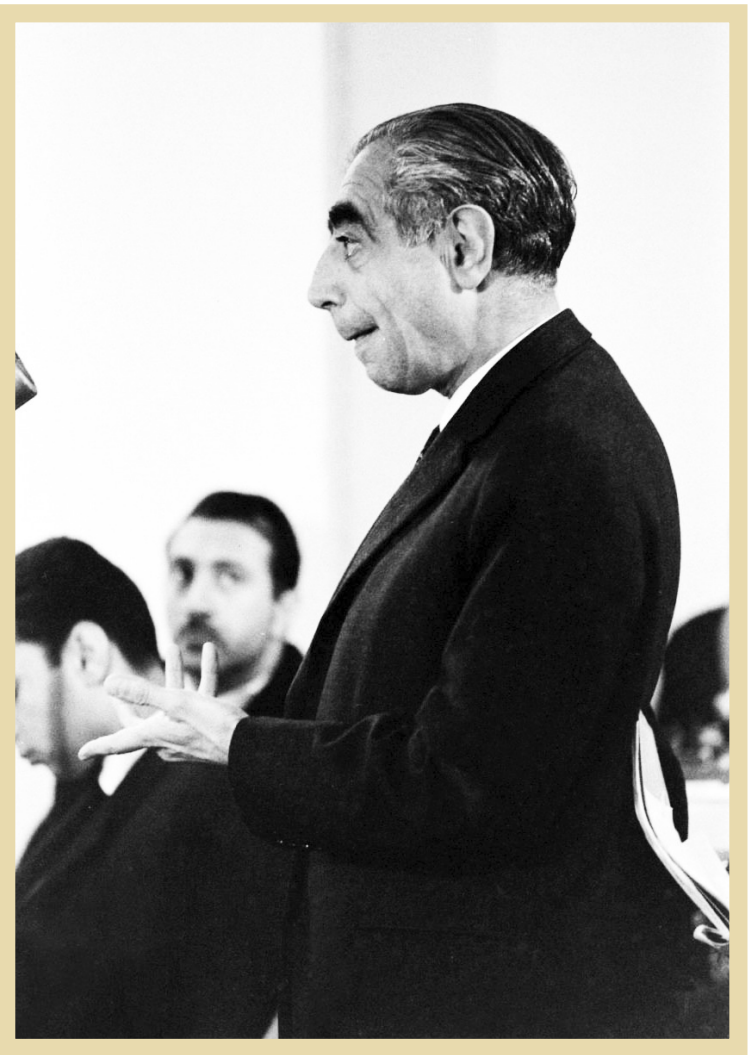


▶ دکتر مظفر بقایی کرامتی رهبر حزب زحمتکشان ملت ایران

استاد به منابع انگلیسی تحریر شده و به سیاست‌های ایالات متحده آمریکا در قبال تحولات ایران، در مقطع زمانی سال‌های دهه ۲۰ شمسی اختصاص دارد. نیز به فصلی در ارتباط با مواضع بقاییی در قبال انقلاب اسلامی باید اشاره کرد؛ که همه متخذ از اسناد تازه یافته است. همچنین مطالب فراوانی در پاورقی‌های کتاب به منظور یوگاسازی مطالب یا توضیح موضوعی خاص نوشته شده، که همین مهم خود یکی از وجوه متمیز چاپ دوم از چاپ اول کتاب حاضر است...».
این الگو نه تبیین می‌کند: «انتشار کتاب زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، گامی اساسی در شناخت ابعادی از حقایق نگاشته تاریخ معاصر کشور به‌شمار می‌رفت. هر چند بدیهی است؛ در این کتاب به بسیاری حقایق نگاشته مانده است. با این وصف روشن است که گشتن بخشی از حقایق، بر واورونه‌نویسی تاریخ و واژگونه نشان دادن واقعاتِ ایسن مرز و بوم ارجحیت دارد. البته ریاکاری در ایسن مورد، ضمن اینکه مصرف داخلی دارد؛ دارای مصرف خارجی هم هست. ریشه پاجر جایی هم در نحوه ارائه اسناد از سوی انگلیسی‌ها دارد. اسناد انگلیس در اداره اسناد عمومی این کشور به‌گونه‌ای ردیف شده‌اند، که رجال بزرگ این کشور از میرزا عیسی‌خان قائم‌مقام فراهانی گرفته، تا امیر کبیر و مصدق را، سیاستمدارانی منفی‌یاف و ناآشنا به معادلات جهانی و از ایسن بالاتر جویای نام و نان بنمایانند و کسانی مثل میرزا ابوالحسن شیرازی که قراردادهای گلستان و ترکمانچای را به گردن ملت ایران انداخت و مادام‌العمر مواج‌بگیر کمپانی هند شرقی بود، یا میرزا آقاخان نوری را که در دوره صدارت او، قرارداد پاریس که منجر به جدایی افغانستان از ایران شد؛ سیاستمدارانی وطن‌دوست به‌شمار آورند. در دوره متأخر هم دهه‌هاست که تلاش می‌شود کسانی مثل بقایی را که عمری در تحکیم رژیم دیکتاتوری شاه کوشید؛ رجلی بنمایانند که برای راستی و آزادی مبارزه می‌کرد و بالعکس، کسانی مثل مصدق را دیکتاتور معرفی کنند...».

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳



▶۱۳۴۰ علی امینی در حال ایراد سخنرانی برای دانشجویان

دولت علی امینی، به مثابه ابزاری برای توسعه دست نشاندگی

وابسته‌سازی هر چه بیشتر پهلوی دوم

با اهرم تحمیل نخست‌وزیر

■ نیما احمدپور

۲۶ تیر ۱۳۴۱، کابینه دکتر علی امینی که در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ شکل گرفته بود، با استعفا ی وی سقوط کرد. بررسی کارنامه نامبرده در این سمت، همواره مطمحن نظر صفحه تاریخ بوده است. مقال پی آمده نیز با استناد به پاره‌ای از تحلیل‌های تاریخی، این موضوع را باز خوانی می‌کند. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر و عمو م علاقمندان را، مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **اهرم فشار کندی برای اصلاحات در ایران**
امریکایی‌ها در پی ۲۸ مرداد، خواهان انجام اصلاحات

در ایران بودند. آنان در این فرآیند، خیر مرد را

نمی‌جستند؛ بلکه بقای شاه و بسط نفوذ وی را

می‌خواستند. هم از این روی بود که در پی قدرت یافتن جان اف کندی در آمریکا با به اراده وی و همفکرانش، علی امینی به عنوان نخست‌وزیر به محمدرضا پهلوی تحمیل شد. او در دوره بیش از یک ساله حکومت خویش، شاه را بیمناک و ناگزیر از پناه بردن بیشتر به آمریکا نمود. در مقالی بر تارنمای مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، در این‌باره می‌خوانیم:

«علی امینی، با فشار جان اف کندی رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ به نخست‌وزیری رسید. شاه، گرچه از امینی دل خوشی نداشته؛ ولی در برابر خواسته امریکایی‌ها تسلیم شد. از این سو، عوامل انگلستان در ایران از همان ابتدای نخست‌وزیری امینی در زمره مخالفین او قرار گرفتند و محافل آنان به شکل کانون‌های توطئه بر ضد دولت درآمد. در این میان، اسدالله رشیدیان، از مهم‌ترین عمال انگلستان در ایران، در زمره مهم‌ترین مخالفین دولت امینی درآمد. اما امینی عنصری نبود که به این آسانی از میدان خارج شود؛ زیرا به حمایت امریکا از خودش اطمینان داشت. این کشمکش انگلیسی-

امریکایی به بروز تشنجات سیاسی در کشور منجر شد. امریکایی‌ها که دیدند ادامه کار دولت امینی برای منافعشان خطر دارد؛ این بار نیز ثابت کردند که منافع خود را بر هر چیز دیگری ترجیح می‌دهند، در نتیجه حمایت خود را از امینی برداشتند. سرانجام امینی ناچار شد؛ که در ۲۶ تیرماه ۱۳۴۱ استعفا دهد. او تازه بعد از استعفا بود که اعتراف کرد از کمک‌های امریکا نیز ناامید شده بود. امینی همچنین احساس کرده بود که از سوی شبکه رشیدیان، خطراتی جان وی را تهدید خواهد کرد. دوران نخست‌وزیری علی امینی را، می‌توان یکی از بارزترین عرصه‌های رقابت‌انگلیس و آمریکا در ایران، در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به حساب آورد...».

■ **علل مطلوبیت امینی برای امریکا**

شاید برای عده‌ای این پرسش پیش آید که چه روی علی امینی برای امریکایی‌ها تا این حد مطلوبیت یافت؟ از تباطات او با آنان از چه دوره‌ای آغاز و چرا تا این حد برای نقش سیاسی او، سرمایه‌گذاری شد؟ اینها پرسش‌هایی است که در مقال محسن کاظمی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در پاسخ به آنها سخن رفته است:

«باالات متحده، امینی را به چند دلیل تأیید می‌کرد. او به هنگام سفارت در واشنگتن، توانسته بود اعتماد وزارت کشور و مردان حکومت‌مدار آن روز را جلب کند؛ دیگر اینکه او در سال ۱۳۳۳ در مقام رئیس هیئت ایرانی در مذاکره با شرکت‌های نفتی، نشان داده بود که توانایی اتخاذ تصمیمات غیرمعارف را دارد. ضمناً امینی به‌خاطر عهده‌داری وزارت دارایی در کابینه مصدق، توانسته بود ارتباط شخصی خود را با بسیاری از رهبران جبهه ملی حفظ کند و بالاتر از همه اینکه وی از اواسط دهه ۱۳۲۰ که به همراه برادر بزرگش ابوالقاسم امینی به محفل داخلی قوام راه یافت؛ به‌عنوان یک اشرافی بی‌تعصب، همواره از اصلاحات ارضی حمایت کرده بود. محمدرضاپهلوی

خواسته امینی را نپذیرفت. دور اول مذاکرات، بی‌نتیجه و در هاله‌ای از ابهام باقی ماند. قبل از شروع دور دوم شور و مذاکره، هاریمن (فرستاده کندی که در تهران به سر می‌برد) برای تثبیت امینی تلاش می‌کرد. در راستای متقاعدکردن شاه برای تن دادن به این شروط، علاء وزیر دربار نیز از خود سعی وافر نشان داد. سرانجام شاه در دومین جلسه، با تقاضای امینی مبنی بر انحلال مجلسین موافقت کرد...».

■ **شاه می‌خواست تحولات به نام او تمام شود**

دولت امینی، وظیفه‌ای جز ترمیم نارضایتی‌های گسترده از حکومت به نفع دولت امریکا نداشت. هم از این روی طرح اصلاحات ارضی، در دوره او آغاز و با جدیت پیگیری شد. شاه که هیچ‌گاه دوست نداشت صرفاً ناظر تحولات باشد؛ نمی‌توانست وجود امینی را تحمل کند. هم از ایسن روی تصمیم گرفت تا با دادن قول‌های مساعد به امریکا، این نخست‌وزیر مزاحم را از میان بردارد. تارنمای مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی در مقالی دیگر، در تبیین این موضوع نوشته است:

«با نخست‌وزیری علی امینی، در سال ۱۳۴۰، لایحه اصلاحات ارضی که در دوران نخست‌وزیری منوچهراقبال تهیه شده بود، با اصلاحاتی در

هیئت دولت امینی به تصویب رسید و حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی وقت به عنوان مجری اصلاحات ارضی انتخاب شد و امینی و ارسنجانی، قاطعانه اجرای برنامه اصلاحات ارضی را پی گرفتند. ارسنجانی در این راه چنان سرعت و جسارتی به خرج داد که نه تنها مالکان، بلکه نخست‌وزیر و مخالفان دولت را شگفت‌زد کرد و شاه را که می‌خواست هر گونه تحولی هر چند سطحی در ایران به نام او تمام شود؛ نگران کرد. دولت امینی توانست بخشی بر برنامه اصلاحات ارضی و اجتماعی را به اجرا درآورد؛ که مورد مخالفت شدید شاه و مالکان بزرگ قرار داشت. به همین منظور تحریکاتی علیه وی شروع شد و همه نیروهای چپ و راست؛ به انتقاد از اصلاحات ارضی پرداختند. با اجرای مرحله اول اصلاحات ارضی، حدود ۲۰ هزار خانوارهای روستایی صاحب زمین شدند؛ در صورتی که پیش‌بینی شده بود با اجرای مرحله اول این برنامه، اکثریت خانوارهای روستایی بدون زمین، دارای زمین کشاورزی شوند. به دلیل مخالفت مالکان بزرگ با تقسیم زمین‌های کشاورزی و ایجاد شرکت‌های زراعی کشت و صنعت، اهداف مرحله اول اصلاحات ارضی محقق نشد. امینی در طول دوران نخست‌وزیری خود تلاش زیادی کرد، تا اختیارات شاه را کاهش داده و کشور را به سمت و سویی دیگر ببرد. او هر چند با شعارهای برطمطراق و جذاب روی کار آمد، اما در عمل در راه انجام اقدامات مورد نظر خود توفیق چندانی نیافت و کوشش‌های او در کاهش نقش شاه در اداره امور کشور- که از حمایت بخشی از هیئت حاکمه ایالات متحده نیز برخوردار بود- خیلی زود با مقاومت و مخالفت محمدرضا پهلوی مواجه شد. چهار ماه پایانی دولت امینی، زیر سایه جنگی نامحسوس امر فراسایتی میان او و شاه طی شد. چنانکه بر اساس اسنادی که بعدها از اسواک به دست آمد، شاه در سفری که به امریکا داشت، مذاکراتی را با مسئولان سیاست خارجی ایالات متحده انجام داد؛ تا موقعیت دولت امینی را از جهت حمایت طرف امریکایی، تضعیف و متزلزل کند. در همین شرایط بود که امینی پس از ۱۴ ماه نخست‌وزیری، ادامه کار را نامکنم دانست و در ۲۶ تیر ۱۳۴۱، از مقام خود کناره‌گیری کرد...».

■ **امینی آمد، تا شاه خود «انقلاب سفید» را اجرا کند**
بی تردید ظهور امینی و کمک بی‌دریغ امریکا برای قدرت‌یابی او، نهایتاً برای احساس خطر پهلوی دوم و عهده‌داری اجرای اصلاحات ارضی از سوی وی بود. او در واقع به عامل ترساننده شاه در ایران مبدل گشت، تا این منطقه استراتژیک از خطر کمونیسم محفوظ بماند و بتواند به ژاندارم خاص و مؤثر امریکا در خاورمیانه تبدیل شود. عبدالله شهزادی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران و مؤلف جلد دوم اثر ظهور و سقوط سلطنت پهلوی از انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، در این فقره به ارائه تحلیل ذیل مبادرت کرده است:

«کتر علی امینی، از سرشناس‌ترین چهره‌های تاریخ سلطنت پهلوی است که نام او به ویژه با دوران برپيهاهوی یک سال و دو ماه صدارت ش و آغاز رفورم‌های امریکایی در ساختار اقتصادی و فرهنگی ایران، در دهه ۱۳۴۰ گره خورده است. امینی در دی‌ماه ۱۳۳۴ به دانیلس اعتمادی که امریکا به او داشت، به عنوان سفیر ایران عازم واشنگتن شد و تا پایان اسفند ۱۳۳۶، این سمت را عهده‌دار بود. در طول این مدت، شاه به وی بدبین شده بود و او را کاندید امریکایی‌ها برای جانشینی خود می‌دانست. امینی در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۴۰، تحت فشار امریکایی‌ها به نخست‌وزیری رسید و در ۱۴ ماه بعد یعنی تا ۲۷ خرداد بعد، در این سمت باقی ماند و سپس جای خود را، به امیراسدالله علم داد. امینی همواره از حمایت بی‌سابقه واشنگتن، برخوردار بوده است. به رغم این باید توضیح داد؛ که این حمایت تنها به علت دوستی دیرینه کندی با امینی یا نفرت شخصی از او شاه به عنوان دوست نیکسون نبود. امینی قبل از کندی نیز مهره انتخاب شده امریکا تلقی می‌شد و حتی در دولت جمهوری‌خواه پیشین، مورد حمایتی



▶۱۳۴۰ محمدرضا پهلوی در قمشورخواب علی امینی

۹۰۷۸ | روزنامه جوان | شماره ۲۰۷۸

بی‌مانند از سوی واشنگتن بود. در واقع می‌توان گفت که کندی بر اساس ارزیابی سازمان سیا، امینی را کاراترین مهره برای اجرای رفورم خوش تشخیص داد، رفورمی که بعدها نه به دست امینی، بلکه به دست شاه اجرا شد و در تاریخ میهن ما، به نام انقلاب سفید به ثبت رسید. در آن زمان کاخ سفید جامعه ایران را، در مرحله ماقبل طیران می‌دانست و تنش‌های اجتماعی و سیاسی آن را، تعارض نیروهای تحول‌طلب (نخبگان) و نیروهای محافظه‌کار (سنت‌گرایان) ارزیابی می‌کرد؛ که اگر ازسوی امریکا هدایت و کانالیزه نشود؛ به بروز انقلاب و قطع تسلسل و وراثت اجتماعی می‌انجامد. روشن است که در این دیدگاه شبه مارکسیستی، سلطنت یک ساخت سنتی محسوب می‌شود که حفظ آن، هیچ اهمیتی در استراتژی امریکا در ایران و سایر کشورهای وابسته نداشت. تنها در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ بود که جامعه‌شناسان امریکا تحت‌تأثیر محققین انگلیسی به این نتیجه رسیدند؛ که سنت پادشاهی دیرین ایران نیرومندتر از هر دودمان یا حاکم مفرد بوده است. ایران بدون سلطانی که بر آن حکومت کند و ملت را در برابر بیگانگان حراست نماید، از نظر بسیاری از مردم امریکا ضد و نقیض به حساب می‌آید...».

■ **جبهه ملی با امینی همگرایی نکرد**

از جمله گروه‌هایی که علی امینی در دوره صدارت خویش به همگرایی آنها امید داشت؛ «جبهه ملی ایران» بود. نخست‌وزیر سال ۱۴۰، دکتر محمد مصدق بود، تصور می‌کرد که اعضای جبهه با وی همکاری خواهند کرد. این جبهه اما به دلیل امضای قرارداد کنسرسیون نفت، از امینی دل خوشی نداشت و نمی‌توانست با وی در یک صف سیاسی قرار گیرد. دکتر داود هرمیداس باوند، از اعضای جبهه ملی، در ارزیابی این مقوله به نکات پی آمده اشارت برده است:

«در بحث اصلاحات مورد نظر امینی، تا جایی که می‌دانم جبهه ملی همراهی نکرد. اما نمی‌توان گفت که این رابطه، لزوماً رابطه‌ای خصمانه بود. جبهه ملی در آن زمان انتقاداتی را مطرح می‌کرد که شاید چندان خوشایند علی امینی قرار نمی‌گرفت، هر چند برخی از انتقادات و پیشنهادات جبهه ملی به نظر من قابل اعمال و اجرا نبود. به همین دلیل هم برخی از شخصیت‌های جبهه ملی در زمان نخست‌وزیری امینی، مجدداً بحث ملی شدن صنعت نفت را مطرح کردند. آنها مشخصاً معترض و منتقد قرارداد کنسرسیون بودند که از سوی امینی منعقد شده بود، اما سطح توقعات از امینی و دولت وی فراتر بود. سران جبهه ملی غیر از بحث نفت، مثلاً خواهان خروج ایران از پیمان بغداد بودند که بعدها به پیمان سنتو معروف شد. بالاخره از امینی می‌توان علی‌امینی در انعقاد قرارداد کنسرسیون قائل بودند و اعتقاد داشتند که این قرارداد، زحمات کشیده شده در راستای ملی شدن صنعت نفت را بی‌اثر می‌کند. در قرارداد کنسرسیون، ۴۰ درصد به نفت ایران، انگلیس می‌رسید و ۲۰ درصد به امریکایی‌ها اختصاص داشت. ۱۴ درصد به شرکت روپال و ۶ درصد به شرکت نفت فرانسه. ضمن آن که شرکت عامل تشکیل شد؛ که هم اجازه کشف و استخراج را داشت و هم نقل و انتقال. از این رو بود که جبهه ملی این قرارداد را، مغایر با اصل ملی شدن صنعت نفت می‌دانست و بدیشش آن نیز معادل پذیرش نوعی غرامت بود. چراکه ۶۰۰ میلیون دلار غرامت به اضافه ۴۰۰ میلیون دلار، به عنوان سرقتی پرداخت می‌شد. یعنی در مجموع ما یک میلیارد دلار، در این قرارداد ضرر می‌کردیم. من هم معتقدم هر کس دیگری بود، مجبور بود این قرارداد را امضا کند و امینی نقش اول این ماجرا نبود و فرقی هم نمی‌کرد که امینی باشد یا شخص دیگری فضای آن زمان به گونه‌ای بود، که شخصیت‌های نقش چندانی در قراردادهای بین‌المللی نداشتند. حتی اگر در سطح نخست‌وزیر می‌بودند، این قرارداد مورد در خواست قدرت‌های جهانی امریکا و آمریکا بود. لذا این قرارداد باید بسته می‌شد؛ ولی خب جبهه ملی نمی‌توانست با این قفیه کنار بیاید و شددید نیز مخالفت می‌کرد. اما همانطور که گفته شد؛ گریزناپذیر بود. به هر حال علاوه بر به نام امینی افتاد و جبهه ملی هم، او را مقصر و مسبب می‌دانست. زمانی که امینی نخست‌وزیر شد، شکاف‌هایی در سطح جهانی به وجود آمده بود و به دلیل همین شکاف‌ها بود، که کندی رئیس‌جمهور امریکا خواهان برقراری و اجرای یکسری اصلاحات در ایران بود، تا ایران همچنان تحت کنترل آنها باقی بماند.

همین اصلاحات موجب شد که بخش‌هایی از جامعه با امینی همراه شوند. حتی خود امینی نیز ابزار علاقه و تمایل به همکاری با جبهه ملی داشت، ولی به همان دلایلی که مطرح شد، این همکاری شکل نگرفت. تجمع گسترده مردم در میدان جلالیه - که بیش از یک‌میلیون جمعیت آمده بودند- بسیار مؤثر بود. حتی خود شاه هم، با هلیکوپتر از این تجمع بازدید داشت. در این همایش بزرگ مردمی، تعدادی از نگرانان جبهه ملی به سخنرانی پرداختند و نظرات خود را مطرح کردند که امینی قادر به اجرای آنان نبود و از این رو فرصت تعامل جبهه ملی با امینی، از دست رفت. هر چند در ابتدا به واسطه حضور امینی در کابینه دکتر مصدق، جبهه ملی نگاه مثبتی به او داشت، ولی امضای قرارداد کنسرسیون سال ۱۹۵۵، این رابطه را به کلی به هم زد...»